



خواستم برایتان یک مقاله بلند بالا و مفصل درباره نقشی که داشتن امید در کار و زندگی یک نماینده بیمه که هر روز، بارها و بارها با سختیها و چالشهای فروش و پاسخهای منفی و گاهاً نیز با طعنه و توهینهای برخی مشتریان روبه‌رو است، بنویسم. اما دیشب خیلی اتفاقی در حالی که داشتم دفترچه خاطرات زندگی‌ام را ورق می‌زدم، به نوشته زیر برخوردم که در قالب چند خط مختصر، تمام آنچه قصد گفتنش را با شما داشتم، بازگو کرده است.

خود من شخصاً در زندگی‌ام، بارها (راستش را بخواهید، دقیقاً 5 بار!) زمین خوردم و تقریباً تمام امیدم را برای رسیدن به موفقیت، از دست دادم! هنوز روزهایی را که با یک ساک دستی که تمام دار و ندارم از این دنیا بود، خیابانهای شیراز را گز می‌کردم، به‌خوبی به یاد می‌آورم! درون ساکم یک دست لباس بود و دو جلد کتاب:

1. سنگ فرش هر خیابان از طلاست... (نوشته کیم وو چونگ؛ مدیر و مؤسس کمپانی دوو در کره جنوبی)

2. به سوی کامیابی... (نوشته آنتونی رابینز)

هر دو کتاب را از کسی به امانت گرفته بودم که تا به امروز، مظهر و نماد موفقیت فردی در زندگی من بوده و هست. یادم هست که وقتی روی تخت خواب فلزی و زنگ زده‌ی یک مهمانخانه درجه سه در خیابان پیروزی شیراز، دراز کشیده بودم (در حالیکه ریالی پول نداشتم و شناسنامه‌ام را گرو گذاشته بودم تا به من اتاق بدهند!)، کتاب سنگ فرش هر خیابان از طلاست را باز کردم و محو خواندنش شدم.

شب بعد، جلد اول از کتاب چهار جلدی به سوی کامیابی را خواندم و از همان زمان تا همین الان تعالیم این دو کتاب، تبدیل به روزنه‌ی امید من، بعد از پنج شکست بزرگ در زندگی‌ام شدند.

یکسال بعد از آن روزهای سخت در مهمانخانه، در سمت سوپروایزر فروش شرکت PEPSI و سال بعد از آن نیز در سمت مدیر ارشد بازاریابی این شرکت، مشغول به کار بودم! از آن تاریخ تا امروز که این نوشته را تقدیم شما می‌کنم، 11 سال سپری شده و حالا موقعیت، شغل، ثروت، خانه، ماشین و هر آنچه که در زمان خواندن آن کتابها، رؤیایش را در سر می‌پروراندم، به دست آورده‌ام. تمام آنچه که باعث رسیدنم به موقعیت فعلی شد را در یک کلمه برایتان خلاصه می‌کنم:

«امید»

و نوشته‌ی زیر بود که جایگاه و نقش واقعی امید در زندگی‌ام را در ذهنم حک کرد:

دانشمندان، تعدادی موش آزمایشگاهی را به درون یک استخر آب انداختند و زمان گرفتند تا ببینند چند ساعت دوام می‌آورند!

حداکثر زمانی را که موشها توانستند دوام بیاورند فقط 17 دقیقه بود.

برای نوبت دوم، موشهای دیگری را با توجه به اینکه حداکثر 17 دقیقه می توانند زنده بمانند، به درون همان استخر انداختند. اما این بار، قبل از 17 دقیقه، نجاتشان دادند.

بعد از اینکه موشها، زمانی را نفس تازه کردند، دوباره آنها را به درون استخر انداختند!
حدس بزنید این بار چقدر دوام آوردند؟!

26 ساعت! درست خواندید (بیست و شش ساعت تمام)

پس از بررسی، دانشمندان به این نتیجه رسیدند که علت زنده ماندن موشها برای 26 ساعت، این بوده که آنها امیدوار بودند تا باز هم دستی بیاید و آنها را نجات دهد و برای همین، توانستند این همه زمان را دوام بیاورند...!

**یادتان باشد که عامل ایجاد امید، تغییر کردن است و تغییر کردن، خود،
عامل ایجاد امید است**

بیمه گر و توانگر باشید...